

تحلیل مقایسه‌ای مبانی واقع‌گرایانه در راهبرد کلان سیاست خارجی دولت آمریکا (۲۰۰۰-۲۰۲۰)

ابراهیم یوسفی راد*

فرهاد درویشی سه‌تلانی**

چکیده

این مقاله به تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای "راهبرد کلان" حاکم بر سیاست خارجی بوش، اوباما و ترامپ در بازه زمانی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ می‌پردازد. فرض مقاله این است که راهبرد کلان سه رئیس‌جمهور اخیر آمریکا در مقوله واقع‌گرایی قرار می‌گیرند. روش انجام پژوهش به صورت تحقیق کتابخانه‌ای است به این صورت که حجم گسترده‌ای از منابع دست اول انگلیسی و نیز برخی منابع فارسی در خصوص پرسش مقاله گردآوری و مطالعه شدند، به نظر می‌رسد که راهبرد سیاست خارجی بوش واقع‌گرایی همراه با رگه‌هایی از دیپلماسی اجبار، جنگ پیش‌دستانه و مبارزه با تروریسم است. از سوی دیگر، راهبرد سیاست خارجی اوباما، ظاهراً ادامه خط اصلی سیاست خارجی بوش یعنی واقع‌گرایی، اما در مورد اوباما همراه با رگه‌هایی از اینترناسیونالیسم، تعامل (درگیرسازی) و چندجانبه‌گرایی است و راهبرد سیاست خارجی ترامپ، ادامه خط اصلی سیاست خارجی اوباما یعنی واقع‌گرایی، همراه با رگه‌هایی از نوانزوگرایی و یک‌جانبه‌گرایی است. برای تبیین تفاوت‌های راهبرد کلان این سه رئیس‌جمهور و ارائه یک مدل مفهومی، از دستاوردهای علوم شناختی، به‌ویژه نظریه «نوع نخست» النور راش و نظریه «شباهت‌های خانوادگی» ویتگنشتاین کمک گرفتیم. در این نوشتار مقوله واقع‌گرایی را به مثابه مجموعه‌ای از ویژگی‌ها در نظر گرفتیم که راهبرد کلان سیاست خارجی بوش، اوباما، ترامپ یا هر رئیس‌جمهور واقع‌گرای دیگر لزوماً همه این ویژگی‌ها، و تنها این ویژگی‌ها، را دارا نیست؛ بلکه برآیند آن در این مقوله جای می‌گیرد. نتیجه، ارائه مدلی میان‌رشته‌ای برای تعیین راهبرد هر یک از این سه رئیس‌جمهور در سیاست خارجی است که برای نخستین بار در این پژوهش عرضه می‌شود.

واژه‌های کلیدی: راهبرد کلان، سیاست خارجی آمریکا، جرج بوش، باراک اوباما، دونالد ترامپ، نظریه نوع نخست، نظریه شباهت‌های خانوادگی

* دانشجوی مقطع دکتری رشته علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

** دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۱

فصلنامه روابط خارجی، سال یازدهم، شماره چهل‌وسوم، پاییز ۱۳۹۸، صص ۱۹۵-۱۶۱

مقدمه

در ایالات متحده آمریکا «راهبرد امنیت ملی»^۱ مجموعه‌ای از راهبردهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی در حوزه‌های داخلی و خارجی راجع به یافتن بهترین راه برای پیشبرد امنیت ملی است که از سوی رئیس‌جمهور منتشر می‌شود. معمولاً این اسناد حاکی از تصور و ادراک کلان نظام حاکم آمریکا از محیط راهبردی سیاست بین‌الملل و روندهای جهانی حاکم بر آن است. براساس این اسناد که حاصل جمع و برآیند همه جهات مرتبط با حوزه سیاست خارجی است، نحوه مواجهه و ارتباط نظام حاکم با محیط راهبردی خارجی، ترسیم شده و خطوط کلان آن معین می‌شود. این اسناد تعیین‌کننده سوگیری‌های راهبردی در موضوعات معتنی به هستند و تعیین موضوعات مرجح و نیز مندرج‌سازی میزان و نحوه تخصیص امکانات و توزیع منابع براساس این خطوط کلی صورت می‌پذیرد. مطالعه راهبرد امنیت ملی آمریکا می‌تواند تفکر راهبردی رئیس‌جمهوری وقت و نخبگان حاکم در آمریکا را نشان داده و شاخص‌های قابل اعتمادی را برای تحلیل و ارزیابی در اختیار سیاست‌گذاران قرار دهد.

راهبرد سیاست خارجی جرج بوش، واقع‌گرایی همراه با رگه‌هایی از دیپلماسی اجبار، جنگ پیش‌دستانه، و مبارزه با تروریسم بوده است. راهبرد سیاست خارجی اوباما، ادامه خط اصلی سیاست خارجی بوش یعنی واقع‌گرایی، اما همراه با رگه‌هایی از اینترناسیونالیسم، تعامل (همکاری به قصد وارد سازی بازیگر مقابل در فضای تعاملات) در کنار چندجانبه‌گرایی است و راهبرد سیاست

خارجی دونالد ترامپ، همان واقع‌گرایی، لیکن همراه با رگه‌هایی از نوانزواگرایی و یک‌جانبه‌گرایی است. واقع‌گرایی کانون مشترک رویکرد سه رئیس‌جمهور بوده است. سؤال محوری این نوشتار عبارت از اینست که علی‌رغم وجود تفاوت‌های بسیار، و حتی تضاد، در رویکرد سیاست خارجی این سه رئیس‌جمهور چگونه می‌توان سیاست خارجی آنها را تحت مقوله کلی واقع‌گرایی ردیابی کرد. روش انجام پژوهش به صورت تحقیق کتابخانه‌ای است که حجم گسترده‌ای از منابع دست اول انگلیسی و نیز برخی منابع فارسی در خصوص پرسش مقاله گردآوری و مطالعه شدند. همچنین فرض مقاله این است که راهبرد کلان سه رئیس‌جمهور اخیر آمریکا در مقوله واقع‌گرایی قرار می‌گیرند.

پیشینه پژوهش

«توماس بارنت»^۱ نویسنده کتاب *قدرت‌های بزرگ: آمریکا و جهان پس از بوش*^۲ (Barnett, 2009) مشکلات ناشی از سیاست‌های غلط جرج بوش و نومحافظه‌کاران حاکم در کاخ سفید را با دیدی نقادانه واکاوی کرده است. این اثر که در سال ۲۰۰۹، منتشر شده با رویکردی توصیه‌ای و تجویزی به دولت اوباما راهکارهایی را برای عملکرد بهتر در تعامل و برخورد با قدرت‌های بزرگ توصیه می‌کند.

«آنا دیمیترووا»^۳ در مقاله خود با عنوان «سیاست خارجی اوباما: چیزی میان واقع‌گرایی عملگرایانه و دیپلماسی هوشمند»^۴ به بررسی راهبرد حاکم بر سیاست خارجی دولت اوباما می‌پردازد (Dimitrova, 2011). وی در این مقاله واقع‌گرایی اوباما را در پیوند با دیپلماسی هوشمند مرتبط دانسته و معتقد است برخلاف سیاست خارجی بوش که بسیار بر غلبه قدرت آمریکا (به‌ویژه قدرت سخت) تکیه داشت و بیش از حد متمرکز بر ایده استثنائگرایی آمریکا یی بود، راهبرد کلان سیاست خارجی اوباما بیشتر مبتنی بر «نسبی‌سازی»^۵ قدرت آمریکا بود. دیمیترووا

-
1. Thomas Barnett
 2. Great Powers: America and the World After Bush
 3. Anna Dimitrova
 4. Obama's Foreign Policy: Between Pragmatic Realism and Smart Diplomacy?
 5. Relativization

به تأسی از بزرگانی چون «جوزف نای»، «برژینسکی» و «فرید ذکریا» بر این عقیده بود که در جهانی با وابستگی‌های پیچیده، نسبی‌سازی قدرت آمریکا قبول این واقعیت است که «آمریکا نمی‌تواند به تنهایی کاری از پیش برد»^۱.

«سباستین روزاتو و جان شسler»^۲ در مقاله خود با عنوان «یک سیاست خارجی واقع‌گرایانه برای ایالات متحده»^۳ ضمن کنکاش در مفهوم نظریه «تجویزی واقع‌گرایی»^۴، مفاهیم پایه واقع‌گرایی را به صورت تجویزی، یعنی مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها مطرح کرده و نه به صورت توصیفی؛ یعنی به صورت مجموعه‌ای از هست‌ها و نیست‌ها (Rosato & Schuessler, 2011). این نظریه، راهنمای نیل به امنیت بدون جنگ است و مدعی است اگر ایالات متحده به شیوه واقع‌گرایانه عمل کند، برای آینده قابل پیش‌بینی ایمن باقی خواهد ماند بدون اینکه درگیر جنگی بزرگ شود.

«زکی لیدی»^۵ در مقدمه کتاب خود با عنوان *دستاوردهای محدود: سیاست خارجی اواما* (Laïdi, 2012) می‌نویسد اواما رویکردی واقع‌گرایانه به نظم جهانی دارد. واقع‌گرایی اواما، نوعی واقع‌گرایی موردی و خاص^۶ است که بیانگر محدودیت‌ها و جهان‌بینی‌های قرن بیست و یکم است. اواما رئالیست است، اما نه در معنای کیسینجری آن. نویسنده در ادامه به سنجش‌های واقع‌گرایی اواما می‌پردازد.

«بلیدار پریفیتی»^۷ در رساله دکتری خود با عنوان «تداوم در سیاست خارجی آمریکا: رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی»^۸ دو مدعای اصلی دارد: یکی اینکه سیاست خارجی ایالات متحده با آموزه‌های نظری واقع‌گرایی تهاجمی هماهنگی دارد و

1. USA can't go it alone
2. Sebastian Rosato & John Schuessler
3. A realist foreign policy for the united states
4. Prescriptive Realist Theory
5. Laïdi, Zaki
6. Ad hoc
7. Bledar Prifti
8. Continuation in US Foreign Policy: An Offensive Realist Perspective

دیگری اینکه در سیاست خارجی ایالات متحده در خصوص مسائلی که با منافع راهبردی آمریکا (از جمله مسئله ایران) مرتبط هستند "تداوم"^۱ مشاهده می‌شود (Prifti, 2014). نویسنده معتقد است دو کشور ایران و آمریکا در موارد متعدد دارای منافع راهبردی مشترک هستند و وجود این منافع باعث شده که این دو کشور در عین حال که در حال رد و بدل کردن سخنان سیاسی خصمانه علیه یکدیگر هستند، همکاری‌هایی هم با یکدیگر داشته باشند. بنابراین برخلاف نظر رویکرد بسیاری از محافل آکادمیک، روابط ایران و آمریکا مبتنی بر تخصص و نفرت نیست؛ بلکه مبتنی بر عقلانیت برگرفته از پیگیری منافع راهبردی است.

«پیتر دامبروسکی و سیمون ریش»^۲ در مقاله خود با عنوان «آیا ترامپ راهبرد کلانی دارد؟»^۳ (Dombrowski & Reich, 2017) غالباً شکاف آشکاری بین آنچه رهبران سیاسی به‌ویژه در خصوص راهبرد کلان می‌گویند، با آنچه نیروهای نظامی کشور عمل می‌کنند وجود دارد (شکاف میان مواضع اعلامی و اعمالی). استدلال نویسندگان مقاله این است که رؤسای جمهور آمریکا برای تغییر استراتژی کشور آزادی عمل کمتری از آنچه که عموماً تصور می‌شود، دارند.

«ویلی سینکونن»^۴ در مقاله خود با عنوان «زمینه یابی دکترین ترامپ: واقع‌گرایی، سوداگرایی و دستورکار تمدنی»^۵ (Sinkonen, 2018) می‌گوید که هر سستی در سیاست خارجی آمریکا را باید به مثابه یک "نوع آرمانی"^۶ دانست که راهبرد کلان سیاست خارجی دولت‌ها به ندرت با آن تطابق صددرصد دارد. به اعتقاد نویسنده دکترین ترامپ، درک ماده‌گرایانه از قدرت را که برگرفته از آموزه‌های واقع‌گرایی است، با دستور کار تمدنی که به روزهای اوج نومحافظه‌کاری در دوران ریاست جمهوری بوش برمی‌گردد با هم تلفیق کرده و

-
1. Continuity
 2. Peter Dombrowski & Simon Reich
 3. Does Donald Trump have a Grand Strategy?
 4. Ville Sinkonen
 5. Contextualizing The Trump Doctrine: Realism, Transnationalism and the Civilizational Agenda
 6. Ideal Type

سپس ذهنیتی "سوداگرایانه" به آن اضافه کرده است. سینکونن در نهایت رویکرد سیاست خارجی ترامپ را «واقع‌گرایی سوداگرایانه با مایه تمدنی»^۱ می‌داند. «ادواردو بالدارو»^۲ و «دیان ماتیو»^۳ در مقاله خود با عنوان «راهبرد کلان ترامپ و نظم جهانی پساآمریکا» (Baldaro, Edoardo, Dian, Matteo, 2018) چنین استدلال می‌کنند که برخی از ایده‌های ترامپ در خصوص سیاست خارجی از منظر واقع‌گرایانه معقول و راهبردی است از جمله ترویج و درخواست سهم شدن عادلانه‌تر کشورهای دیگر در فشارها و هزینه‌ها، و خودداری از تلاش در راستای دولت _ ملت سازی در جاهای دیگر. علی‌رغم نطق‌های آتشین ترامپ، می‌توان الگوهای رفتاری و استراتژیکی در رفتار وی دید که رویکردهای پیشین را بازتولید می‌کنند. بنابراین اگر گفتار ترامپ را از کردار و رفتار وی متمایز کنیم، دولت ترامپ آنقدرها هم انقلابی نیست.

«هال براندز»^۴ در کتاب خود با عنوان *راهبرد کلان آمریکا در عصر ترامپ* (Brands, 2018) در تلاش است خطوط کلی و گسترده راهبرد کلان آمریکا در حال حاضر را ترسیم کند و به برخی سؤالات عمیق‌تر و مباحث گسترده‌تر در خصوص روابط خارجی آمریکا در عصر حاضر بپردازد. به عقیده او رویکرد موازنه‌سازی ممکن است در کوتاه مدت برای ایالات متحده کمی پول پس‌انداز کند، اما جهان را به جایی بسیار خطرناک‌تر رهنمون خواهد کرد که در آن آمریکا با هزینه‌های درازمدت بسیار بیشتری روبرو خواهد شد.

«رابرت بلک‌ویل»^۵ (Blackwell, 2019) در کتاب خود با عنوان *سیاست خارجی ترامپ بهتر از چیزی است که به نظر می‌رسد*، می‌نویسد برخی از سیاست‌های ترامپ در عرصه سیاست خارجی بهتر از آن چیزی است که منتقدانش می‌گویند. به نظر او آنچه مهم است اثرگذاری سیاست خارجی آمریکا

1. Transactionalist realism with civilizational undertones
2. Edoardo Baldaro
3. Dian Matteo
4. Hal Brands
5. Blackwill

در گذر زمان و هماهنگ بودن آن با منافع ملی آمریکا است و نه ویژگی‌های شخصی رهبران. این کتاب در عین حال که بر نقدهای متقاعدکننده منتقدان ترامپ صحنه می‌گذارد، اما در عین حال، نقدهای غیرمتقاعدکننده آنها را هم کالبدشکافی کرده و در نهایت یک ارزیابی نهایی از کیفیت کلی سیاست خارجی دولت ترامپ در میانه راه ارائه می‌دهد.

۱. تعریف مفاهیم و چهارچوب نظری

۱-۱. مفهوم واقع‌گرایی

به‌طور کلی نظریه واقع‌گرایی مبتنی بر چهار فرض کلی است. نخست آنکه جهان مبتنی بر هرج و مرج و آنارشی است؛ به آن معنا که مبتنی بر اصل نظم نیست که یک کشور بتواند از آن برای محافظت از خود در برابر دیگران استفاده کند. فرض دوم این است که بازیگران اصلی و کلیدی در عرصه بازی جهانی، دولت‌ها هستند. فرض سوم اینست که سیاست قدرت بر هر مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای جامعه بین‌الملل، اولویت و پیشی می‌گیرد. و بالاخره فرض چهارم اینست که واقع‌گرایی عموماً نسبت به چشم‌انداز حذف منازعات و جنگ در جهان و تعقیب اهداف اخلاقی در روابط بین‌الملل بدبین است. (لیدی، ۲۰۱۲: ۴۷).

واقع‌گرایان تنها راه دستیابی به منافع را استفاده از ابزارهای مادی همچون قدرت نظامی می‌دانند. نواقح‌گراها، به جای اینکه قدرت را به عنوان هدف ببینند، قدرت را به عنوان مفیدترین وسیله می‌بینند... نکته مهم تر، استفاده واقع‌گرایان از مفهوم قدرت به عنوان عامل تعریف‌کننده خصوصیت ساختار است. قدرت در نظریه نواقح‌گرایی، قابلیت ترکیبی دولت است. توزیع آن در بین دولت‌ها و تغییرات در این توزیع به تعریف ساختارها و تغییرات آنها کمک می‌کند (والترز، ۱۳۹۸: ۱۵۰).

واقع‌گرایان نوکلاسیک برخلاف واقع‌گرایان ساختاری نه تنها به عوامل سطح نظام توجه ندارند؛ بلکه به برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز توجه

می‌نمایند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۹). بنابراین در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها ساختار دولت، سطح تحلیل واحدها و روان‌شناختی نخبگان و بازیگران نیز برایشان از اهمیت برخوردار است. محیط روان‌شناختی در سیاست خارجی از عواملی همچون ادراک، تصویر ذهنی، فرضیات و انتظارات تصمیم‌گیر از تعامل با جهان تشکیل می‌شود. به عبارت دیگر اعتقادات و باورهای تصمیم‌سازان به شدت بر رابطه میان قدرت نسبی و سیاست خارجی تاثیر می‌گذارد. این نکته یکی از کلیدی‌ترین تمایزات میان نواقعی‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌باشد. تئوری پردازان واقع‌گرایی نئوکلاسیک این مفروضه واقع‌گرایی که امنیت تنها هدف دولت در نظام آنارشیک بین‌الملل است را طرد می‌کنند و در عوض بر این باورند که دولت‌ها تلاش می‌کنند تا با افزایش قدرتشان نظام بین‌الملل را به سمت اهداف و ترجیحات خود هدایت کنند. بنابراین دولت‌هایی که از قدرت بیشتری برخوردارند سیاست خارجی بلندپروازانه‌تری را دنبال می‌کنند (Rose, 1998: 152).

«اسنایدر»^۱ واقع‌گرایی نوکلاسیک را در دو دسته "تهاجمی" و "تدافعی" گنجانده است. از دید واقع‌گرایان تهاجمی که فرید ذکریا و «جان مرشایمر» از مهم‌ترین نظریه‌پردازان آنها هستند، آنارشی بین‌المللی اهمیت زیادی دارد. این آنارشی عموماً وضعیتی هابزی است که در آن امنیت کالایی کمیاب است و دولت‌ها تلاش دارند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود، به آن نایل گردند. نتیجه اینکه امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل هرگز امری بدیهی انگاشته شده نیست و دولت‌ها باید بکوشند با بیشینه‌سازی قدرت و نفوذ خود، امنیت خود را به حداکثر برسانند. فرید ذکریا معتقد است به هر میزان قدرت کشور و قدرت ملی افزایش پیدا کند، احتمال اتخاذ سیاست خارجی توسعه‌طلبانه‌تر از سوی کشورها افزایش پیدا می‌کند. واقع‌گرایی مرشایمر بُعد تجویزی^۲ دارد. وی معتقد است دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدیدات است در نتیجه آنها "باید" بر اساس آنچه واقع‌گرایی تهاجمی دیکته می‌کند قدرت خود را به حداکثر

1. Snyder

2. Prescriptive

برسانند تا بتوانند به بقای خود در این جهان خطرناک ادامه دهند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۱۲۹-۱۳۲).

به نظر «تالیافرو» واقع‌گرایی تدافعی مبتنی بر چهار مفروضه است: ۱. معضل امنیت، ۲. ساختار ظریف قدرت، ۳. برداشت‌های ذهنی رهبران و در نهایت ۴. عرصه سیاست داخلی. «جک اسنایدر»^۱ و «استفان والت»^۲ مهم‌ترین واقع‌گرایان تدافعی محسوب می‌شوند. تأکید والت بر اهمیت «موازنه تهدید»^۳ به جای «موازنه قدرت»^۴ است. والت معتقد است آنچه در روابط میان دولت‌ها و کشورها حائز اهمیت است، برداشت آنها از یکدیگر به عنوان تهدید است و نه صرف میزان قدرت هریک از آنها. در برابر قدرت تهدیدگر اغلب سیاست موازنه پیش گرفته می‌شود که به معنای اتحاد دولت‌ها در مقابل دولتی است که آنها را تهدید می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۱۳۲).

۱-۲. چهارچوب نظری نظریه نوع نخست و نظریه شباهت‌های خانوادگی

در این پژوهش برای ارائه یک مدل مفهومی، از دستاوردهای علوم شناختی، به‌ویژه نظریه «نوع نخست»^۵ النور راش و نظریه «شباهت‌های خانوادگی»^۶ ویتگنشتاین کمک گرفتیم. مقوله‌بندی یکی از اساسی‌ترین پایه‌های تفکر، ادراک، سخن و عمل در انسان است. هر زمان که انسان، چیزی را مشاهده می‌کند، به استنتاج درباره عملی می‌پردازد، و یا عملی را انجام می‌دهد در واقع در حال مقوله‌بندی است. از سوی دیگر از مطالعه آرای «ویتگنشتاین» می‌بینیم که شرط واقع شدن در یک مقوله همسانی کامل نیست و نمی‌توان انتظار داشت که همه اعضای یک مقوله، ویژگی‌های مشترک داشته باشند. «الیانور راش»^۷ مستقیماً به

-
1. Jack Snyder
 2. Stephan Walt
 3. Balance of Threat
 4. Balance of Power
 5. Prototype
 6. Family Resemblance
 7. Eleanor Rosch

مطالعه و بررسی مقوله بندی پرداخت و مفهوم نوع نخست^۱ پروتوتایپ را پیش کشید. از یافته‌های النور راش هم درمی‌یابیم که نوع نخست، نمونه نوعی^۲ یک مقوله است و دیگر اعضای مقوله بر مبنای میزان شباهت ادراکی‌شان با نوع نخست، به مقوله نسبت داده می‌شوند. به این ترتیب درجات عضویت وجود دارد که بر پایه درجات شباهت بنا می‌شود (Rosch, 1975: 192-233).

در کتاب *زنان، آتش و چیزهای خطرناک* «لیکاف»^۳، معناشناس شناختی و فیلسوف که بیانگر نگاه معناشناسی شناختی به مقوله بندی^۴ است چنین آمده است: «از زمان ارسطو تا آثار پسینی ویتگنشتاین به نظر می‌رسید که مقوله‌ها، ظرف‌هایی انتزاعی هستند که چیزها یا در داخل آنها هستند و یا در خارج از آنها، و اینکه "چیزها"^۵ فقط وقتی در یک مقوله مشترک قرار می‌گیرند که دارای تعدادی ویژگی‌های مشترک باشند و این ویژگی‌های مشترک آنها بود که معرف مقوله مورد نظر محسوب می‌شد» (Lakoff, 1987: 6).

مفهوم «شباهت‌های خانوادگی» بدان معنا است که اعضای یک مقوله می‌توانند به هم مربوط باشند بدون آنکه همگی لزوماً دارای ویژگی‌های مشترکی باشند که معرف مقوله مورد نظر باشد. به عقیده ویتگنشتاین، هر یک از این نمونه‌ها ویژگی‌هایی دارند که وقتی این ویژگی‌ها را کنار یکدیگر می‌گذاریم در نقاطی شاهد همپوشانی^۶ و تقاطع^۷ خواهیم بود (یوسفی راد، ۱۳۸۷: ۶۲-۶۳).

بر این اساس در این نوشتار مقوله واقع‌گرایی را به مثابه مجموعه‌ای از ویژگی‌ها در نظر گرفتیم که راهبرد کلان سیاست خارجی بوش، اوپاما، ترامپ یا هر رئیس‌جمهور واقع‌گرای دیگر لزوماً همه این ویژگی‌ها، و تنها این ویژگی‌ها را دارا نیست؛ بلکه برآیند آن در این مقوله جای می‌گیرد. نتیجه، ارائه مدلی

1. Prototype
2. Typical
3. Lakoff, George (1987). *Women, Fire, and Dangerous Things*
4. Categorization
5. Entities
6. overlapping
7. Criss-crossing

میان‌رشته‌ای برای تعیین راهبرد هر یک از این سه رئیس‌جمهور در سیاست خارجی است که برای نخستین بار در این پژوهش عرضه می‌شود؛ یعنی مدل تبیین راهبرد کلان سه رئیس‌جمهور اخیر آمریکا مبتنی بر نظریه شباهت‌های خانوادگی و نظریه نوع نخست. در چنین مدلی، لازم نیست این سه رئیس‌جمهور لزوماً همه ویژگی‌های واقع‌گرایی را داشته باشند، حتی لازم نیست هر سه لزوماً در یک سری ویژگی‌ها مشترک باشند؛ بلکه می‌توانند از طریق شباهت‌های "مقاطع" به هم مرتبط باشند. در این مدل، همچنین، برخی اعضا نمونه‌های بهتری برای مقوله واقع‌گرایی محسوب می‌شوند و در مرکز مقوله قرار می‌گیرند، در حالی که برخی دیگر حاشیه‌ای‌ترند.

۲. داده‌ها

۱-۲. راهبرد کلان جرج بوش، واقع‌گرایی تهاجمی و جایگاه آن در راهبرد کلان

جرج بوش

راهبرد کلان بوش نزدیکی بیشتری با آموزه‌های واقع‌گرایی تهاجمی دارد. نومحافظه‌کاران رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی را دلیل پیروزی ایالات متحده در جنگ سرد می‌دانستند، البته از نظر آنها تنها رویکرد تهاجمی نبود که عامل پیروزی آمریکا بود؛ بلکه ترکیب قدرت نظامی، تبلیغ و ارتقاء "ارزش‌های آمریکا بی" بود که بر کمونیس‌م غلبه کرد. در رویکرد نومحافظه‌کاران به قدرت، دو فرض اساسی وجود داشت. نخست اینکه واقعیت هژمونی آمریکا بی لزوماً به معنای این است که آمریکا مسئولیت و رسالت خاصی در جهان بر عهده دارد. دوم اینکه، برتری آمریکا بی مستقیماً با حفظ و ارتقاء صلح و ثبات در جهان مرتبط است. از نظر نومحافظه‌کاران هم گسترش قدرت نظامی آمریکا و هم گسترش دموکراسی آمریکا بی در جهان باید به صورت تهاجمی دنبال شود.

در خوانش نومحافظه‌کارانه، هژمونی آمریکا بی در نظام بین‌الملل به خودی‌خود یک هدف است، پس ایالات متحده رسالت رهبری جهان را بر عهده

دارد. همچنین رابطه مستقیمی بین صلح و ثبات در جهان و تسلط قدرت آمریکا وجود دارد و هژمونی آمریکا بی‌تنها دفاع قابل‌اتکا و اعتماد علیه فروریختن صلح و ثبات و نظم بین‌الملل است. به این ترتیب اعتقاد به «هژمون خوش‌خیم»^۱ ایالات متحده در کانون ارزش‌های آمریکا بی‌در عرصه سیاست خارجی قرار داشت (Simpson, 2015: 22-23).

حملات یازدهم سپتامبر و تحولات و ضرورت‌های ناشی از جنگ با تروریسم، واشنگتن را ناگزیر به ارزیابی مجدد سیاست خارجی خود نمود. سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا تا مدت‌ها معطوف به حمایت و پشتیبانی از حکومت‌های اقتدارگرا اما هم‌پیمان و حافظ منافع واشنگتن در منطقه بود. حفظ ثبات، به عنوان محور اصلی این رویکرد، شاکله کلی سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا را تشکیل می‌داد. با تقویت و تحرک بیشتر گرایش‌های ضد آمریکا بی‌وقوع حملات ۱۱ سپتامبر در خاک آمریکا، سیاستمداران کاخ سفید به سمت اتخاذ رویکرد امنیتی به جای حفظ ثبات در منطقه تغییر جهت دادند (واعظی، ۱۳۸۶).

حمله آمریکا به افغانستان و عراق که به بهانه وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی اتفاق افتاد نقطه عطف کانونی ایجاد تحولات شگرف در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به‌ویژه کشورهای پیرامونی ایران بود. پیامد این حمله، خاورمیانه نقطه ثقل تغییر در سیاست خارجی امنیتی محور ایالات متحده گردید و نومحافظه‌کاران کابینه بوش متاثر از آموزه‌های واقع‌گرایی تهاجمی با بزرگ‌نمایی خطر تروریسم در سطح ملی به منظور افزایش محبوبیت و در سطح بین‌المللی برای تثبیت هژمونی و رهبری بر جهان نهایت بهره را از این اتفاق بردند. آنها معتقد بودند بهترین دفاع در این وضعیت «جنگ پیشگیرانه»^۲ و «حمله پیشدستانه»^۳ است و آمریکا باید صلح جهانی را از طریق حذف دیکتاتورها و حامیان تروریسم و ایجاد جوامع باز و دموکراتیک برقرار کند.

بیان رسمی «دکترین بوش» در سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا

1. Benign Hegemon
2. Preventive war
3. Preemptive attack

که در سال ۲۰۰۲ منتشر شد، دیده می‌شود و در آن پیداست که جرج بوش به دنبال سیاست خارجی و رویکرد امنیتی قوی‌تری برای آمریکاست. البته حملات یازده سپتامبر به خاک آمریکا بود که رویکرد «پیش‌گیری و پیش‌دستی»^۱ را مورد توجه عمده قرار داد. سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲، بیان رسمی مجوز جنگ‌های پیش‌گیرانه علیه کشورهای متخاصم و بازیگران تروریست که سلاح‌های کشتار جمعی تولید می‌کنند بود. بسیاری از تحلیلگران معتقدند که روشن‌ترین بیان راهبرد بوش، این عبارت بود که ایالات متحده اکنون علیه هر تهدیدی، حتی پیش از آنکه این تهدیدها کاملاً عملی شوند عمل خواهد کرد (Siracusa & Warren, 2016: 167-169).

در استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶، چنین آمده است: «اولین وظیفه حکومت ایالات متحده، حفظ مردم آمریکا و منافع آمریکا است. ... این وظیفه، حکومت آمریکا را به پیش‌بینی، مقابله با تهدیدات و استفاده از عناصر قدرت ملی -قبل از آن‌که تهدیدات بتوانند موجب وارد آمدن خسارات سنگین شوند- متعهد می‌نماید. هر قدر تهدید بزرگ‌تر باشد؛ خطر انفعال بزرگ‌تر است و اتخاذ تمهیدات پیش‌بینی شده برای دفاع از خودمان حتی اگر زمان و مکان حمله دشمن نامعلوم باشد، بیش از پیش ضرورت می‌یابد. کمتر تهدیدی به بزرگی یک حمله تروریستی با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، وجود دارد»^۲.

۲-۲. واقع‌گرایی محتاط و عمل‌گرایانه و جایگاه آن در راهبرد کلان اوپاما

رویه‌ها و اقداماتی همچون یک‌جانبه‌گرایی، تصرف نظامی مناطق بدون مصوبه سازمان ملل و شورای امنیت، جنگ پیش‌گیرانه و ... که از سوی بوش صورت گرفت، مشروعیت قدرت آمریکا در نزد جهانیان و به‌ویژه کشورهای جهان سوم را دچار بحران اساسی کرد. موج مخالفت‌های آشکار و پنهان گسترده سایر قدرت‌ها و بازیگران نسبت به اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه دولت آمریکا موجب شکل‌گیری مفهوم دولت هژمون یا سلطه‌گر برای آمریکا شد. اشغال عراق توسط جرج بوش

1. Prevention & Preemption

2. National Security Strategy of the United States, 2006

در سال ۲۰۰۳، اگرچه ظاهراً تلاش برای گسترش ارزش‌های دموکراتیک بود، به فاجعه ختم شد و باعث شد که پس از بوش، اواما دیگر تمایل به «رهبری از جلو» نداشته باشد. در واقع درک اواما از افول آمریکا نوعی واکنش افراطی به «فاتح‌انگاری»^۱ و یک‌جانبه‌گرایی نومحافظه‌کارانه جرج بوش بود (McCormick & Mansbach, 2018: 6) و تفاوت مهم دیگر سیاست خارجی اواما با بوش در این بود که در رویکرد اواما، آمریکا دیگر کشور «غیرقابل چشم‌پوشی» نبود، بلکه بیشتر یک «رهبر غیر قابل چشم‌پوشی»^۲ بود. بنابراین اواما رهبری جدید ایالات متحده را بر اساس «مشارکت»^۳ تعریف کرد (Dimitrova, 2011: 2-6).

روی کار آمدن باراک اواما در آمریکا موجب تحول در رویکرد سیاست خارجی این کشور شد. به طوری که اهمیت قدرت نرم افزایش پیدا کرد و واشنگتن به جای نظامی‌گری و یک‌جانبه‌گرایی بر دیپلماسی و چندجانبه‌گرایی تأکید ورزید. در این چهارچوب این رویکرد آمریکا به سمت واگذاری مسئولیت‌های امنیتی به متحدانش در مناطق مختلف و به‌ویژه خاورمیانه متمایل شد. دولت اواما با این اراده مصممانه آغاز به کار کرد که آنچه را از نظر او اشتباهات دولت بوش بود جبران کند و اولویت‌های درازمدت ایالات متحده را به گونه‌ای «موازنه‌سازی مجدد»^۴ کند تا بتواند از جنگ‌های درگیر آن روزگار گذر کرده و توجه و منابع ایالات متحده را به مجموعه گسترده‌تری از کشورها و چالش‌ها معطوف دارد (Siracusa & Warren, 2016: 189).

گسترده‌گی و عمق اختلاف‌نظر آکادمیک بر سر سیاست خارجی اواما شگفت‌انگیز است. فرید ذکریا مبدع اصطلاح «جهان پسا آمریکا»^۵ معتقد است که جست‌وجو برای یافتن یک دکترین جامع اواما، صرفاً تلاشی بی‌نتیجه است و اساساً رویکرد دکترینی به سیاست خارجی دیگر در جهان پیچیده و چندلایه

1. Triumphalism
2. Indispensable Leader
3. Partnership
4. Rebalancing
5. Post-American World

امروزی معنایی ندارد. این رویکرد برای درک ماهیت چندلایه‌ای بین‌الملل‌گرایی اوپاما، ناکارآمد است. به اعتقاد «سیراکوزا» و «وارن» راهبرد کلان اوپاما در عین حال که دچار چالش‌های بسیاری در پیگیری اهدافش بوده، همچنین گرایش به این داشته که در راهبرد خود مبهم و گاه حتی دوپهلوی، همسازانه و محتاط باشد (Siracusa & Warren, 2016: 190).

به عقیده «شیولی» راهبرد کلان اوپاما را باید بین‌الملل‌گرایی عمل‌گرایانه دانست، راهبردی که واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی را به صورت پیچیده‌ای با هم ترکیب می‌کند. رویکرد اوپاما، رهبری ایالات متحده و نقش قدرت آمریکا در جهان را مورد حمایت قرار می‌داد، اما همچنین در پی آن بود که ردپای آمریکا را در گوشه و کنار جهان کمتر کند. این رویکرد نوعی مستحکم‌سازی (درون‌کشور) است. در هر سطح راهبرد، تحکیم‌سازی، اساساً به رسمیت شناختن این است که یک بازیگر خود را بیش از اندازه متعهد ساخته است، یا به شیوه‌هایی متعهد ساخته است که اهداف راهبردی درازمدتش را تضعیف می‌کند (Shively, 2016: 103).

اوپاما که به لحاظ ایدئولوژیک یک آرمان‌گرا و به لحاظ خلق‌و‌خو یک عمل‌گرا بود، به دنبال آن بود که بدون "مداخله گسترده"^۱ - که از نظر او وجه مشخصه راهبرد کلان اما غیرپایدار جرج بوش بود- جهان را جای بهتری سازد. مسئولان دولت اوپاما، دائماً بوش را بیش از حد "یک جانبه"^۲، و بیش از اندازه "نظامی‌گرا"^۳ توصیف می‌کردند، با وجود این هیچ توصیف واحد و دقیقی از رویکرد خود به راهبرد کلان ارائه نمی‌دادند. آنچه در ادامه می‌آید تلاش برای مقوله‌بندی راهبرد کلان اوپاما بر اساس سه بعد مهم «گستره»^۴، «جوهره»^۵ و «جهت

-
1. Massive Interventionism
 2. Unilateral
 3. Militarist
 4. Scope
 5. Substance

«جهت گیری»^۱ است:

گستره: این مفهوم به گستره جغرافیایی و نیز به متحدان و رقبای/دشمنان مفروض در یک راهبرد کلان اشاره دارد. راهبرد کلان اوباما، چشم‌اندازی جهانی داشت. در این دوره هیچ منطقه مهمی از جهان خارج از حوزه منافع ملی آمریکا قلمداد نمی‌شد، همچنین مسائل بین‌المللی خیلی محدودی هم خارج از این گستره محسوب می‌شدند.

جوهره: این مفهوم به علائق مهم و اصلی کشور، ماهیت سیاست‌های بین‌المللی و نقش کشور در عرصه جهانی اشاره می‌کند. اوباما آشکارا تلاش می‌کرد اهداف بین‌المللی گرایبی لیبرال را با خوش‌بینی ذاتی خودش مبنی بر پیشرفت و نیز نگاه واقع‌گرایانه‌ای که معتقد بود سیاست به صورت اجتناب‌ناپذیری متمایل به کشمکش و مناقشه است، با هم ترکیب کند.

جهت گیری: جهت گیری به سطح و میزان استفاده از زور و هرگونه راهبرد امنیتی دیگر که دولت اتخاذ می‌کند، اشاره دارد. از نظر اوباما، اجبارسازی^۲ یک‌طرفه و استفاده از زور، تنها زمانی باید اتفاق می‌افتاد که منافع اصلی ایالات متحده مورد تهدید قرار می‌گرفت (Shively, 2016: 104-107).

پرفیتی معتقد است سیاست خارجی ایالات متحده تحت ریاست جمهوری اوباما در ادامه سیاست خارجی بوش است و تمامی عناصر دکتترین اوباما دارای ماهیت واقع‌گرایبی ته‌اجمی هستند و منحصراً بر تعقیب منافع استراتژیک ایالات متحده متمرکز هستند. اوباما علی‌رغم سخنان متفاوتش و تلاشش برای ارایه یک «دکتترین ضد‌دکتترینی»^۳ دچار تداوم ساختاری _ نهادی شد (Prifti, 2014: 165).

به عقیده زکی لیدی اوباما رویکردی واقع‌گرایانه به نظم جهانی دارد. واقع‌گرایبی اوباما، نوعی واقع‌گرایبی موردی و خاص^۴ است که بیانگر محدودیت‌ها

1. Orientation
2. Coercion
3. Antidocrtinal Doctrine
4. Ad hoc

و جهان‌بینی‌های قرن بیست و یکم است. اواما واقع‌گرا است اما نه در معنای کیسینجری آن؛ وی به راهبرد کلان علاقه مند نیست، هدف او این است که قدرت آمریکا را حفظ کند و آن را برای بقیه دنیا قابل قبول سازد. اواما نمی‌خواهد کشورش دیگر نقش پلیس جهان را ایفا کند، از سوی دیگر همچنین نمی‌خواهد هیچ کشور دیگری جایگاه ایالات متحده را از آن خود کند. بنابراین حوزه عملیاتی وی چیزی در میانه این دو نقطه است.

از نظر «دوئک» سیاست خارجی اواما غالباً بیانگر نوعی انقطاع بین اهداف و ابزارهای نیل به آن اهداف بوده است، همان‌طور که بیانگر انقطاع بین گفتار و کردار هم بوده است. دوئک بر این باور است که اواما اساساً سیاست خارجی را چندان به عنوان اولویت اصلی دولت خود نمی‌دانست؛ بلکه اولویت اصلی او رسیدگی به امور داخلی کشور بود. در واقع اواما معتقد بود که ایالات متحده باید نسبت به مخالفان و رقبای بالقوه خود در عرصه بین‌الملل رویکرد مماشات‌گرایانه^۱ داشته باشد تا بتواند آنها را اگر نه به دوست، لاقبل به چیزی غیر از دشمن آمریکا تبدیل کرد (Dueck, 2017: 36).

تصمیم دولت اواما در راستای راهبرد «تجدید توازن: محور آسیا»^۲ نشانه آشکار دیگری بر تمایلات واقع‌گرایانه او قلمداد می‌شود. یکی از اصلی‌ترین تجلی‌گاه‌هایی که در آن اصول واقع‌گرایی در سیاست اواما قابل رؤیت است، سیاست تجدید توازن یا نگاه به آسیا _ اقیانوسیه است. بحث بازتوازن^۳ و تمرکز و جهت‌گیری راهبردی ایالات متحده آمریکا از سوی خاورمیانه به سمت آسیا _ اقیانوسیه که مبتنی بر برخی الزامات اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی از جمله مهار چین در قرن جدید، بهره برداری شایسته از فرصت‌های اقتصادی بسیار زیاد موجود در آن منطقه و نیز شکل دادن به نظم اقتصادی مطلوب آمریکا است، آمریکا و به‌خصوص تیم سیاست خارجی اواما را برآن داشت تا با تعیین تکلیف برخی از چالش‌های قدیمی خاورمیانه از جمله پرونده هسته‌ای ایران و رابطه میان

-
1. Accommodating
 2. Rebalancing: Pivot to Asia
 3. Rebalance

ایران و همسایگانش سعی در برقراری تعادل میان منافع و هزینه‌های خویش به نحوی بهینه در سراسر جهان کنند. رسیدن به توافق هسته‌ای موسوم به «برنامه جامع اقدام مشترک»^۱ (برجام) در همین چهارچوب قابل تبیین است.

سند راهبرد امنیت ملی (۲۰۱۰) موضع رسمی دکترین اوباما نسبت به استفاده از زور و مناقشه در حال وقوع با "القاعده" را تبیین می‌کرد. در این سند "جنگ با تروریسم"^۲ بوش جایش را به جنگ مشخص علیه شبکه القاعده و وابستگانش داده بود و ایجاد روابط سازنده با گروه‌های مسلمان در سرتاسر جهان هم در آن ذکر شده بود (Siracusa & Warren, 2016: 196). مهم‌ترین محورهای راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ اوباما عبارت بودند از: در نظر گرفتن تروریسم به‌عنوان جدی‌ترین تهدید علیه منافع حیاتی ایالات متحده، مبارزه با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، تاکید بر کسب حمایت گسترده بین‌المللی از طریق همکاری با نهادهایی نظیر ناتو و شورای امنیت و احیای چندجانبه‌گرایی (NSS, 2010)^۳.

همچنین در خصوص ایران نیز در قسمتی از این سند آمده: «ما به دنبال تهیه دستورالعملی جامع درباره امنیت هسته‌ای و منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، به‌عنوان پایه حقوق و مسئولیت‌های ملت‌ها هستیم. ما اتکای به سلاح‌های هسته‌ای و مهمات هسته‌ای خود را هم‌زمان با تضمین اطمینان و کارایی نیروی بازدارندگی خود کاهش می‌دهیم. ما پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) را به‌عنوان اساس منع گسترش تقویت می‌کنیم و به‌طور هم‌زمان تلاش می‌کنیم که از طریق (NPT) کشورهای نظیر ایران و کره شمالی را در قبال نقض تعهدات بین‌المللی خویش پاسخگو کنیم».

در کل به اعتقاد «ریان لیزا»^۴، مشخصه اصلی راهبرد کلان اوباما "رهبری از

1. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

2. War on Terror

3. The National Security Strategy of the United States of America, the White House, 1 May 2010

4. Ryan Lizza

پشت سر^۱ است (Singh, 2012: 39-40). اما «مک کورمیک» و «مانسباخ» معتقد بودند ایالات متحده کماکان برای نظم لیبرال جهانی یک کشور غیرقابل چشم‌پوشی باقی می‌ماند و یک کشور غیرقابل چشم‌پوشی نمی‌تواند از «رهبری از پشت سر» کند. به نظر آنها صرف‌نظر از مشکلات داخلی و خارجی بسیار دولت اوپاما و علی‌رغم ابتکارها و پیشرفت‌های مهم دولت او به‌ویژه در مباحثی چون سلامت و اصلاحات مالی و تجاری، رهبری دولت اوپاما در عرصه سیاست خارجی به‌طور کلی ضعیف و «غیرقطعی»^۲ بود. و به تعبیری آمریکا داشت «خیلی زیر وزن خود مشت زنی می‌کرد»^۳. در این میانه، ندای ترامپ، برای «آمریکا را دوباره عظمت بخشیم»^۴ بیانگر این درک بود که ایالات متحده در دوره اوپاما روندی افولی داشته، اما پیامد اجتناب‌ناپذیر معکوس کردن این روند، به معنای پیگیری سیاست‌های یک‌جانبه، ملی‌گرایانه و عوام‌فریبانه بود (McCormick & Mansbach, 2018: 8-9).

۲-۳. واقع‌گرایی انزواگرایانه و جایگاه آن در راهبرد کلان ترامپ

ترامپ با وعده ایجاد انقلاب در راهبرد کلان آمریکا به واشنگتن آمد. وی می‌خواست پروژه چندین نسلی آمریکا برای شکل دادن به جهانی پایدار و آزاد را زیر و رو کند. انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری همه مفروضات اصلی سیاست خارجی ایالات متحده را زیر سؤال برد: لزوم تحکیم نظم بین‌الملل موجود، لزوم حفظ شبکه فعلی متحدان امنیتی، ضرورت حفظ یک نظم اقتصادی آزاد و چندجانبه و الزام هنجاری به گسترش آزادی و دموکراسی در خارج از کشور. این مفروضات، سنگ‌بنای همه راهبردهای کلان دولت آمریکا در همه دوره‌ها بوده‌اند و دولت‌های مختلف صرفاً در نحوه دستیابی به این اهداف با هم تفاوت داشتند و نه در تعیین این اهداف به عنوان اهداف راهبرد کلان دولت آمریکا (Baldaro & Dian, 2018: 18-20).

-
1. Leading from Behind
 2. Indecisive
 3. Punching well below its weight
 4. Make America Great Again

بسیاری ریاست جمهوری ترامپ را مقدمه‌ای برای پایان نظم بین‌المللی لیبرال می‌دانند، همان نظمی که ایالات متحده بسیار از آن بهره برده است. این تناقض از یک دولت شلوغ و پر هرج و مرج و یک رئیس‌جمهور دمدمی مزاج و به لحاظ فکری سطحی، ناشی شده است. ولی سؤال اینست که آیا در این میان، منطقی هم در کار است یا نه؟ آیا سیاست خارجی ترامپ هدفی را هم دنبال می‌کند؟ ترامپ در دوران تبلیغات ریاست جمهوری خود گفته بود که «غبار زنگ را از چهره سیاست خارجی آمریکا پاک خواهد کرد»^۱ بسیاری سیاست خارجی ترامپ را "مبتنی بر معامله"^۲ می‌دانند، به این معنی که در آن هزینه و فایده مهم‌تر از ایده‌ها و هنجارها است (Spierling & Webber, 2019: 511).

نخست ببینیم ترامپ چگونه شیوه نگاه آمریکا به جهان و نظم جهانی را بازتعریف می‌کند. نشریه *وال استریت ژورنال* در سرمقاله خود که در ماه می ۲۰۱۷ توسط «مک‌مستر و کوهن»^۳ نوشته شده بود و می‌توان آن را بیان صریح نگاه دولت ترامپ دانست، چنین نوشت: «جهان یک "جامعه"^۴ جهانی نیست؛ بلکه یک "آوردگاه"^۵ است که در آن کشورها، بازیگران غیردولتی، و کسب‌وکارها درگیرند و برای کسب منفعت و مزیت با هم رقابت می‌کنند» (McMaster & Cohn, 2017). این جمله به اندازه کافی گویا است. در یک اجتماع همه می‌توانند سود ببرند، اما در یک آوردگاه، ما فقط بازنده و برنده داریم.

گفتار و سیاست‌های ترامپ نشان می‌دهد که او سرسختانه معتقد به "افزایش قدرت اقتصادی"^۶ است، چه به شکل تحریم و چه به شکل تعرفه. در واقع به نظر می‌رسد ترامپ هم در سطح ابزاری و هم در سطح ایدئولوژیک به چنین اعتقادی پایبند است، او هیچ دغدغه اخلاقی برای استفاده از چنین ابزارهایی ندارد. شاید

1. Shake the Rust off Americas Foreign Policy
2. Transactional
3. McMaster, H.R. & Cohn, Gary D. "America First Doesn't Mean America Alone" Wall Street Journal, May 30, 2017
4. Community
5. Arena
6. Economic Strong-Arming

تمایل دولت ترامپ به استفاده یک‌جانبه از تحریم‌های اقتصادی را در هیچ جا نتوان واضح‌تر از مورد ایران دید. از زمان اعلام خروج ایالات‌متحده از برجام در ماه مه ۲۰۱۸، ترامپ به صورت روزافزون از تحریم‌های سفت و سخت^۱ به عنوان بخشی از فشار حداکثری برای خنثی کردن^۲ برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و بی‌ثبات کردن رفتار منطقه‌ای این کشور استفاده کرده است (Sinkonen, 2019: 5-6).

در سخنرانی‌های مهم ترامپ در عرصه سیاست بین‌الملل همواره از «اول آمریکا»^۳ سخن گفته شده و بنابراین «ملی‌گرایی مهم‌تر از «حکمرانی جهانی»^۴ در نظر گرفته شده است. ایده ایالات‌متحده به عنوان یک هژمون خوش‌خیم که به تجارت آزاد، حکومت قانون و تهیه و ارائه خدمات در عرصه بین‌الملل متعهد است با تفکرات ترامپ بیگانه است. ترامپ از زمان به قدرت رسیدن در ژانویه ۲۰۱۷، همواره در پی عمل یک‌جانبه و منفعت‌طلبی ملی بوده است، اما باید به دو نکته نیز توجه کرد: نخست آنکه موضع ترامپ در خصوص بسیاری از موارد صرفاً «اعلامی»^۵ است و محدود به توثیقات و سخنرانی در راهپیمایی‌ها است و نباید وزنی بیش از حد لازم برایشان متصور بود. دوم آنکه ترامپ بخش زیادی از سیاست خارجی آمریکا را در درون مرزهای شناخته شده پیشینش حفظ کرده است (Spurling & Webber, 2019: 511- 513).

ترامپ برعکس اوباما که بین‌الملل‌گرا بود، به جای حمایت از بین‌الملل‌گرایی و چندجانبه‌گرایی، از رویکرد انزواگرایی و یک‌جانبه‌گرایی حمایت می‌کرد. او به جای حمایت از وابستگی متقابل اقتصادی و پدیده جهانی شدن، نهادها و قراردادهای بین‌المللی را مورد تاخت و تاز قرار می‌داد. ترامپ در حوزه سیاسی صراحتاً مخالف ایفای نقش رهبری جهانی برای ایالات‌متحده است و ارزش چندانی برای تعهدات بین‌المللی آمریکا قائل نیست.

-
1. Stringent
 2. Thwart
 3. America First
 4. Global Governance
 5. Declaratory

ترامپ حوزه نظامی و امنیتی را عرصه‌ای بسیار مهم برای نمایش قدرت و احیای مجدد عظمت و اقتدار آمریکا می‌داند و نیل به صلح واقعی را تنها در سایه افزایش قدرت نظامی آمریکا میسر می‌داند (صلح از طریق قدرت)^۱ از این رو برخلاف حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، در زمینه مسائل نظامی و امنیتی واقع‌گرایانه عمل می‌کند. به اعتقاد وی دولت اوباما با کاهش هزینه‌های نظامی، قدرت نظامی آمریکا را تضعیف کرده و همچنین به دلیل رد شدن از خط قرمزهایی که خود ترسیم کرده و استفاده نکردن از قدرت نظامی عظیم ایالات متحده پیام‌های غلطی را به دولت‌های دیگر ارسال کرده و در نتیجه موضع آنها را در قبال ایالات متحده جسورتر کرده است.

منافع _ محوری و ملی‌گرایی از دیگر عناصر اصلی راهبرد کلان آمریکای دوره ترامپ را تشکیل داده‌اند. ملی‌گرایی محافظه‌کارانه ترامپ، همواره بر حفظ و گسترش بیش از پیش منافع ملی ایالات متحده تاکید دارد. به اعتقاد او، ایالات متحده هرگز نباید مجانی برای حمایت از منافع غیرحیاتی آمریکا در مناطقی از جهان که از نظر راهبردی حیاتی نیستند متوسل به جنگ شود.

در دسامبر ۲۰۱۷، راهبرد امنیت ملی جدید آمریکا اتخاذ شد. در این سند، اصطلاح «واقع‌گرایی اصولی»^۲ ابداع شده و به عنوان چهارچوب ارجاع برای سیاست خارجی آمریکا معرفی شد که بر انسجام بین شعارهای "آمریکا را دوباره بزرگ کنیم"، "اول آمریکا"، "سیاست خارجی با حاصل جمع جبری صفر"^۳ تأکید داشت. در مقدمه این سند آمده است: «استراتژی امنیت ملی دولت من، یک دیدگاه راهبردی برای محافظت از مردم آمریکا، حفاظت از شیوه زندگی ما، ترویج رفاهمان، حفظ "صلح از طریق قدرت"^۴ و پیشرفت نفوذ آمریکا در جهان است. بیش از همه، ما به مردم آمریکا خدمت خواهیم کرد و حقوق آنها را در دولتی که امنیت، موفقیت و منافع آنها را در اولویت دارد حفظ می‌کنیم. این استراتژی امنیت

-
1. Peace through Strength
 2. Principled Realism
 3. Zero-sum foreign policy
 4. Peace Through Strength

ملی در راستای پیشبرد سیاست "اول آمریکا"^۱ است» (NSS, 2017).

برای آنکه ایالات متحده تنها قدرت برتر در نیمکره غربی باشد، واشنگتن باید تنها در سه منطقه اروپا، آسیای شرقی و خلیج فارس "درگیر"^۲ باشد که سه منطقه مهم در موازنه قدرت در جهان هستند. آمریکا باید در هریک از این سه منطقه سعی کند از ظهور یک هژمون منطقه‌ای با یک قدرت بزرگ که بر سیاست‌های منطقه‌ای تسلط پیدا کند، جلوگیری نماید (والث، ۲۰۱۸). منطق رفتار سیاست خارجی باید موازنه قدرت باشد و نه ایدئولوژی، گسترش ارزش‌ها و یا مداخله برای تغییر رژیم، اما در سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷، واقع‌گرایی اصولی، انواع و اقسام "درگیری‌سازی یا تعامل رقابتی"^۳ را پیش‌بینی می‌کند، در مواقعی که تفوق ایالات متحده مستلزم آنست که متحدانش منافع این کشور را حفظ کرده یا ارتقا دهند (Santini, 2018: 10). این سند علی‌رغم اینکه خواستار واقع‌گرایی اصولی است، اما صحبت چندانی از ارزش‌ها و هنجارها نمی‌کند، دفاع و گسترش منافع ایالات متحده در سند برابر با منافع تجاری در نظر گرفته شده‌اند و سیاست‌ها، پیمان‌ها، سوابق تاریخی و غیره را می‌توان به سادگی در محراب^۴ آن قربانی کرد.

ایالات متحده به دلیل کاهش وابستگی به منابع انرژی منطقه خاورمیانه، لزومی ندارد که به‌طور کامل خود را درگیر مسائل و بحران‌های این منطقه کند و این مسئله می‌تواند تغییر کامل نگرش در خصوص چگونگی کارکرد سیستم جهانی به حساب آید. البته، این کاهش وابستگی به معنای خروج کامل آمریکا از این منطقه و واگذاری آن به رقبای جهانی و منطقه‌ای نخواهد بود. این موضوعی است که در راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷، آمریکا مورد تأکید قرار گرفته است.

به نظر می‌رسد ترامپ ترکیبی از **نوانزواگرایی** و **واقع‌گرایی** را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده است. نوانزواگرایی با پیگیری نوعی دیپلماسی غیرتعهدآور در عرصه سیاست خارجی، آمریکا را از زنجیر سازمان‌ها، معاهدات، و

-
1. America first
 2. Involve
 3. Competitive engagement
 4. Altar

پیمان‌های بین‌المللی در دسرساز می‌رهند و حاکمیت آمریکا را اعاده می‌کند. واقع‌گرایی هم آزادی عمل بیشتری برای اقدام در هر شرایط حساس و تهدیدآمیز برای ایالات متحده فراهم می‌کند. **ابهام استراتژیک** که یکی از اصلی‌ترین عناصر راهبرد ترامپ است و او را به پدیده‌ای غیرقابل پیش‌بینی مبدل ساخته، ناشی از ترکیب همین دو رویکرد واقع‌گرایی و نوانزوگرایی است. **ملی‌گرایی افراطی** ترامپ، همواره بر حفظ و گسترش بیش از پیش منافع ملی ایالات متحده تأکید دارد. به همین دلیل، انزوگرایی از نوع برتری‌طلبی مؤلفه بسیار مهمی از راهبرد کلان ترامپ محسوب می‌شود. یکی دیگر از عناصر مهم راهبرد ترامپ، **ملی‌گرایی اقتصادی** است که وی همواره بر آن تأکید دارد و با افتخار از آن به عنوان راه نجات ایالات متحده یاد می‌کند. همچنین تاجر مسلکی و منفعت‌محوری به عنوان ویژگی بارز ترامپ، چهارچوب اصلی راهبرد کلان سیاست خارجی آمریکای دوره ترامپ را تشکیل داده است.

ارائه مدل و نتیجه‌گیری

به کمک آموزه‌های نظریه شباهت‌های خانوادگی ویتگنشتاین آموختیم که شرط واقع‌شدن در یک مقوله همسانی کامل نیست و اعضای یک مقوله می‌توانند به هم مربوط باشند بدون آنکه همگی لزوماً دارای ویژگی‌های مشترکی باشند که معرف مقوله مورد نظر باشد. از یافته‌های النور راش هم یاد گرفتیم که نوع نخست، نمونه نوعی یک مقوله است و دیگر عناصر بر مبنای میزان شباهت ادراکی‌شان با نوع نخست، به مقوله نسبت داده می‌شوند. به این ترتیب درجات عضویت وجود دارد که بر پایه درجات شباهت بنا می‌شود. بر این اساس مقوله واقع‌گرایی را به مثابه مجموعه‌ای از ویژگی‌ها در نظر گرفتیم که راهبرد کلان سیاست خارجی بوش، اوباما، ترامپ یا هر رئیس‌جمهور دیگر لزوماً همه این ویژگی‌ها، و تنها این ویژگی‌ها را دارا نیست؛ بلکه برآیند آن در این مقوله جای می‌گیرد.

همان‌طور که شکل ۱ نشان می‌دهد واقع‌گرایی مجموعه‌ای از ویژگی‌های زیر است: **آناشسی در نظام بین‌الملل (اقتدار‌گریزی)**، **بیشینه‌سازی قدرت**، **تلقی امنیت به‌عنوان مهم‌ترین کالا در عرصه بین‌الملل**، **سیاست موازنه قدرت**، **تلقی قدرت**

نظامی به عنوان اساس قدرت ملی، تلقی دولت‌ها به عنوان بازیگر اصلی، بی‌اعتمادی بین کنشگران، تلقی قدرت به عنوان عامل تعیین‌کننده رفتار بین‌المللی، بقا، نقش کم‌رنگ حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی در عرصه روابط بین‌الملل. در این مدل مؤلفه‌های اصلی‌تر واقع‌گرایی نزدیک به هسته دایره و مؤلفه‌های دیگر را با فاصله از هسته دایره آوردیم.

شکل ۱. عناصر اصلی واقع‌گرایی



به این ترتیب می‌توان انگاره‌های زیر را برای راهبرد کلان بوش، اوباما و ترامپ در سیاست خارجی به دست داد؛ مطابق با شکل ۲ راهبرد کلان جرج بوش در سیاست خارجی مجموعه‌ای از عناصر زیر است: پیشبرد ارزش‌های آمریکایی، جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه، یک‌جانبه‌گرایی، اشاعه دموکراسی، جنگ با تروریسم، جلوگیری از دستیابی و استفاده دیگر کشورها و بازیگران غیردولتی از سلاح‌های کشتار جمعی. مجموعه این عوامل را می‌توان "واقع‌گرایی تهاجمی" نامید.

شکل ۲. عناصر اصلی راهبرد کلان جورج بوش



به همین ترتیب شکل ۳ راهبرد کلان اوباما در سیاست خارجی را نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از عناصر زیر است: چندجانبه‌گرایی، اجتناب از جنگ‌های پیش‌دستانه و پیشگیرانه، تعامل و درگیرسازی، دوری از اتکای صرف به نیروی نظامی، موازنه فراسرزمینی یا ظرفیت‌سازی منطقه‌ای، پیشبرد ارزش‌های آمریکایی از طریق توسل به قدرت نرم، بین‌المللی‌گرایی، خویش‌تن‌داری، تمرکز بر داخل کشور (مستحکم‌سازی)، رهبری از پشت سر، چندجانبه‌گرایی و مبارزه با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی. مجموعه این عوامل را می‌توان "واقع‌گرایی بین‌الملل‌گرا یا واقع‌گرایی محتاط" نامید.

شکل ۳. عناصر اصلی راهبرد کلان اوباما

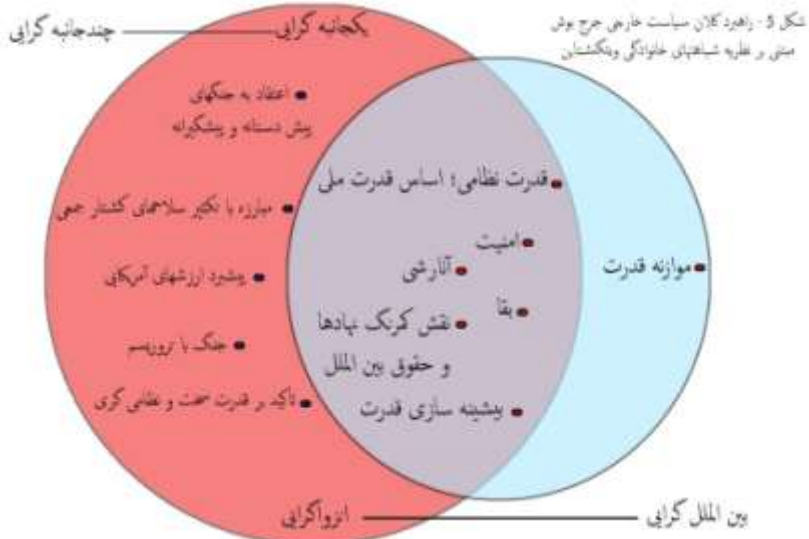


شکل ۴ راهبرد کلان ترامپ را نشان می‌دهد که مجموعه‌ای متشکل از عناصر زیر است: ملی‌گرایی افراطی، مخالفت با توافق‌نامه‌های تجارت آزاد (جنگ تجاری) و اساساً بی‌اعتمادی به همکاری‌ها و نهادهای بین‌المللی، افزایش بودجه نظامی و قدرت نظامی آمریکا، یک‌جانبه‌گرایی، کاهش تعهدات امنیتی آمریکا، منفعت‌محوری / تاجر‌مسلکی، ابهام راهبردی، ملی‌گرایی اقتصادی، نوانزوگرایی، برتری‌طلبی، کاستن از تعهدات امنیتی آمریکا، بی‌اعتنایی به ارزش‌های آمریکایی. به این ترتیب و همسو با سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۷، شاید بتوان ترامپ را واقع‌گرای اصول‌مند محسوب کرد.

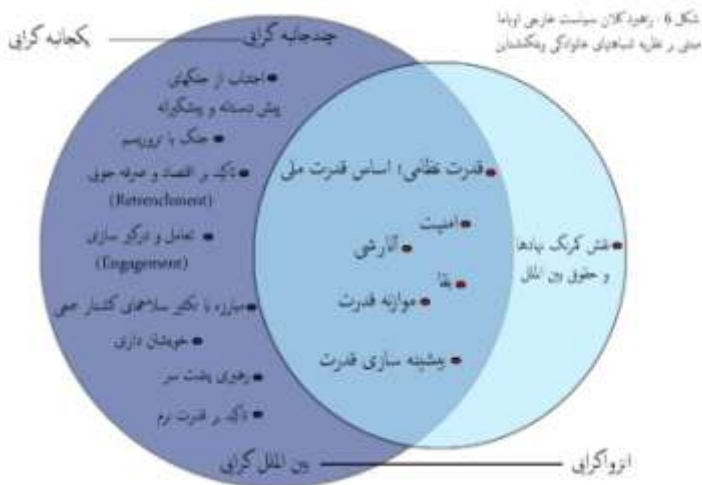
شکل ۴. عناصر اصلی راهبرد کلان ترامپ



شکلهای ۵، ۶ و ۷ به ترتیب مؤلفه‌های راهبرد کلان بوش، اوباما و ترامپ را مبتنی بر نظریه شباهت‌های خانوادگی و در چهارچوب واقع‌گرایی بازنمایی می‌کند.

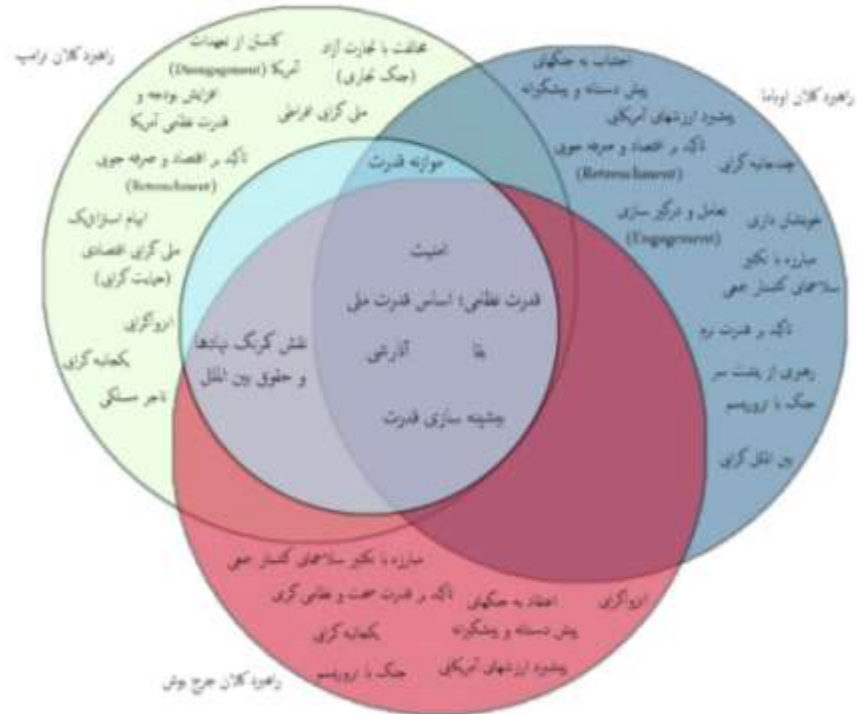


در مورد راهبرد کلان بوش مشاهده می‌شود از دوشقی یک‌جانبه‌گرایی – چندجانبه‌گرایی، شاخصه یک‌جانبه‌گرایی و از دوشقی انزوآگرایی بین‌الملل‌گرایی، انزوآگرایی برگزیده شده است. البته یک سری شاخصه‌ها در راهبرد کلان بوش وجود دارد که افزون بر چهارچوب واقع‌گرایی است، ولی این مسئله مشکلی برای مدل ما ایجاد نمی‌کند؛ چراکه همانطور که در بالا گفتیم، راهبرد کلان بوش یا هر رئیس‌جمهور واقع‌گرای دیگری لزوماً همه ویژگی‌های واقع‌گرایی و تنها این ویژگی‌ها را دارا نیست.



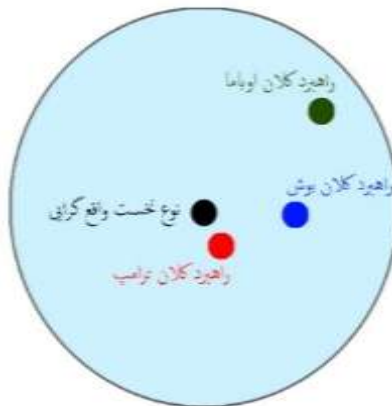
در مورد راهبرد کلان اوپاما مشاهده می‌شود از دوشقی یک‌جانبه‌گرایی – چندجانبه‌گرایی، شاخصه چندجانبه‌گرایی و از دوشقی انزواگرایی – بین‌الملل‌گرایی، بین‌الملل‌گرایی برگزیده شده است. در مقایسه شاخص‌های واقع‌گرایی با مؤلفه‌های راهبرد کلان اوپاما این نکته کاملاً مشهود است که اوپاما در تعارض آشکار به یکی از مؤلفه‌های واقع‌گرایی، نقش پررنگی برای حقوق و نهادهای بین‌المللی قائل است و به این اعتبار از منظر تعریف کلاسیک (ارسطویی) مقوله شاید نتوان او را یک واقع‌گرای ارتودکس دانست. اما در مدل ما که مبتنی بر نظریه نوع نخست و شباهت‌های خانوادگی است، این مسئله مشکلی را در واقع‌گرا بودن اوپاما ایجاد نمی‌کند. در واقع از این منظر، اوپاما یک واقع‌گرا محسوب می‌شود، منتهی عضو پروتوتایپ این مقوله نیست، بلکه عضو حاشیه‌ای است.

شکل ۸. راهبرد کلان مقایسه‌ای سه رئیس‌جمهور مبتنی بر نظریه شباهت‌های خانوادگی



همانطور که شکل ۹، مبتنی بر نوع نخست واقع‌گرایی نشان می‌دهد، اگر بنا به تعریف آن راهبرد کلانی که نوع نخست (پروتوتایپ) واقع‌گرایی باشد را در مرکز دایره قرار بدهیم، راهبرد کلان ترامپ خیلی به مرکز دایره نزدیک است.

شکل ۹. جایگاه راهبرد کلان سه رئیس‌جمهور مبتنی بر نظریه نوع نخست



همانگونه که شکل بالا نشان می‌دهد در انگاره مبتنی بر نوع نخست، راهبرد کلان این سه رئیس‌جمهور بر اساس میزان شباهتشان با نمونه آرمانی/پروتوتایپ واقع‌گرایی که تمامی ویژگی‌های واقع‌گرایی را در حد اعلی دارد، بازنمایی شده‌اند. اگر بنا به تعریف آن راهبرد کلانی که نوع نخست (پروتوتایپ) واقع‌گرایی باشد را در مرکز دایره قرار بدهیم، مشاهده می‌شود که راهبرد کلان ترامپ نسبت به دو رئیس‌جمهور پیش از خود یعنی اوباما و بوش، به پروتوتایپ واقع‌گرایی نزدیک‌تر است. بعد از ترامپ، جرج بوش قرار دارد و در آخر راهبرد کلان اوباما قرار می‌گیرد که می‌توان راهبرد کلان وی را به عنوان عضوی حاشیه‌ای‌تر از مقوله واقع‌گرایی قلمداد کرد. در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که ترامپ شاید نمونه متعارفی برای واقع‌گرایی نباشد، طبق یافته‌های این پژوهش از قضا راهبرد کلان او تبلور آموزه‌های واقع‌گرایی است. بنابراین شاید برخی واقع‌گرایان از این گزاره چندان خشنود نباشند، اما ترامپ یک واقع‌گرای تمام‌عیار است.

منابع

- مشیر زاده، حمیرا (۱۳۹۲). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.
- واعظی، محمود (۱۳۸۶). *زمینه‌های سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و ناکامی آن*. تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- والترز، کنت ن. (۱۳۹۸). *واقع‌گرایی و سیاست بین‌الملل*. ترجمه: علیرضا رضایی و محسن ساغرچی. تهران: نشر مخاطب .
- یوسفی راد، فاطمه (۱۳۸۷). «بررسی حروف اضافه زبان فارسی در چهارچوب معناشناسی شناختی با نگاهی ویژه به حروف اضافه مکانی». رساله دکتری زبان شناسی: دانشگاه تربیت مدرس.
- [Baldaro](#), Edoardo, [Dian](#), Matteo (2018). "Trump, s Grand Strategy & the post American world order". *Interdisciplinary Political Studies*, [Vol 4, No 1](#). Pp 17-45.
- Barnett, Thomas (2009). "Great Powers: America and the World after Bush". Putnam Adult (February 5, 2009)
- Blackwill, Robert D. (2019)"Trumps Foreign Policies are better than they seems. (Council on Foreign Relation Special Report Book 84). April 15, 2019.
- [Brands](#), Hal (2018). "America grand strategy in the age of trump" Brookings Institution Press, January 16.
- Dimitrova, Anna (2011). "Obama's Foreign Policy: Between Pragmatic Realism and Smart Diplomacy?" (PDF). Retrieved 10 June 2020.
- Dombrowski, Peter, Reich, Simon (2017). "Does Donald Trump have a Grand Strategy?" *International Affairs* 93: 5 (2017) 1013–1037
- Dueck, Colin (2015). "The Obama Doctrine: American Grand Strategy Today". Oxford University Press, 2015.
- Laïdi, Zaki (2012) "Limited Achievements: Obama's Foreign Policy". Palgrave Macmillan, US, 2012.

- Lakoff, George. "Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind". Chicago, University of Chicago Press, 1987.
- Lynch, Timothy & Singh, Robert (2008). *After Bush: The Case For Continuity in American Foreign Policy*
- McMaster, H.R. & Cohn, Gary D. (2017) "America First Doesn't Mean America Alone" *Wall Street Journal*, May 30.
- McCormick, James M., Mansbach, Richard W (2018) "Foreign Policy issues for America: The trump Years". Routledge.
- Mearshymehr, John (1995). "Back to the Future in the Perils of Anarchy", Edited by Michael E .Brown, seen M Lynn-Jones and Stevene. Miller, Cambridge. The Mtt Press, 1995.
- Prifti, Bledar (2017). "US Foreign policy in the Middle East: the case for continuity". Palgrave, MacMillan.
- Prifti, Bledar (2014). "Continuation in US Foreign Policy: An Offensive Realist Perspective" (2014). *Graduate Theses and Dissertations*. Available at: <https://scholarcommons.usf.edu/etd/5384>.
- Rosato, Sebastian & Schuessler, John (2011). "A realist foreign policy for the united states". [Perspectives on Politics](#) 9 (04): pp 803 - 819 · December
- Rosch, Eleanor. "Cognitive Representations of Semantic Categories". *Journal of Experimental Psychology, General*, 104, 192-233, 1975.
- Rose, Gideon (1998). *Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy*, V. 51, 1998, P152.
- [Santini](#), Ruth Hanau (2018). "Between a rock and a Head place: Trumps half realist half mercantilist policy in the Middle East". *Interdisciplinary Political Studies*. [Vol 4, No 1 \(2018\)](#). Pp 7-16.
- Shively, Jacob. "Hope, Change, and Pragmatism: Analyzing Obama's Grand Strategy". Palgrave Macmillan, US, 2016.
- Simpson, Kumuda (2016). "U.S. Nuclear Diplomacy with Iran: From the War on Terror to the Obama Administration". Rowman & Litthefield, London & New York.
- Singh, Robert (2012). "Barack Obama's post-American foreign policy: The Limits of Engagement". Bloomsbury Academic. US.
- Sinkonen, Ville (2018). "Contextualizing The Trump Doctrine: *Realism, Transnationalism and the Civilizational Agenda*". Finnish Institute of International Affairs. FIIA Briefing Paper/ 10, November.

- Sinkonen, Ville (2019). "Sanctions & US foreign policy in the trump era: A Perfect Storm". Finnish Institute of International Affairs. FIIA Briefing Paper/ 269, September
- Siracusa, Joseph M.; Warren, Aiden (2016) "Presidential Doctrines: U.S. National Security from George Washington to Barack Obama". Rowman & Littlefield, London & New York, 2016.
- Sperling, James & Webber, Mark (2019). "Trumps foreign policy and NATO: exit and voice". *Review of International Studies* (2019), 45: 3, 511–526.
- The National Security Strategy of the United States of America, the White House, 2002
- The National Security Strategy of the United States of America, the White House, 2006
- The National Security Strategy of the United States of America, the White House, 2010
- The National Security Strategy of the United States of America, the White House, 2017.